

گفتگوی تلفنی

(خانم بشیر همراه با پسرش طاهر و دخترش پروین در اتاق غذاخوری مشغول صرف غذا هستند. صدای زنگ تلفن به گوش می‌رسد. طاهر فوری بلند می‌شود و گوشی را برمی‌دارد.)

طاهر: بله بفرمایید. با چه کسی کار دارید؟

ناشناسی: بنده با آقای ارشد کار دارم. ممکن است با ایشان صحبت کنم.

طاهر: (با تعجب) آقای ارشد! ببخشید آقا. اینجا منزل آقای بشیر است. شما عوضی گرفتید.

ناشناسی: خیلی عذر می‌خواهم. مگر اینجا شماره ۷۲۵۲۵۳۴ نیست؟

طاهر: نخیر آقا اینجا شماره ۷۲۵۲۵۳۵ است.

ناشناسی: آقا خیلی معذرت می‌خواهم که مزاحم شما شدم.

طاهر: خواهش می‌کنم. مانعی ندارد.

(طاهر همینکه گوشی را می‌گذارد، دوباره زنگ تلفن به صدا در می‌آید)

طاهر: الو..... الو..... آقا صدای شما نمی‌رسد. ببخشید درست متوجه نشدم.

لطفاً یک کمی بلندتر حرف بزنید. سلام عمو جان بلی من طاهر هستم. عمو جان!

خیلی ببخشید، من صدای شما را نشناخته بودم. حالتان چطور است؟ چشم!

گوشی خدمتتان باشد تا مامان را صدا کنم. مامان جان! زود بیایید، عمو جان از

کوите تلفن می‌کنند.

(خانم بشیر با عجله می‌آید و گوشی را بدست می‌گیرد)

خانم بشیر: سلام ظهیر جان! حالت چطور است؟ چه طور شد که امروز یادی

از ما کردی؟

آقای ظهیر: سلام زنِ برادر. باور کنید ما همیشه به یاد شما هستیم. مثل اینکه تلفن شما درست کار نمی کند. من چندین بار تلفن کردم ولی تلفن شما همیشه اشغال است.

خانم بشیر: راست می گویی. اخیراً تلفن ما از کار افتاده بود. خوب از کوچولوها چه خبر؟

آقای ظهیر: الحمد للّٰه همه شان خوبند. سلام می رسانند و مشتاق دیدار شما هستند.

خانم بشیر: خوش به حال ما. قدمتان روی چشم. تا کی می آیید؟

آقای ظهیر: انشاء اللّٰه تا جمعه آینده خدمتتان می رسیم.

خانم بشیر: همه با کمال اشتیاق چشم براه شما هستیم. مخصوصاً برادرت خیلی دلش برایت تنگ شده است.

آقای ظهیر: حال برادر جان چطور است؟ می توانم با ایشان صحبت کنم؟

خانم بشیر: متأسفانه ایشان تب دارند. تازه به خواب رفته اند. می خواهید بیدارشان کنم؟

آقای ظهیر: نخیر، راضی به زحمتشان نیستم. هر وقت بیدار شدند لطفاً از قول من سلام برسانید و از طرف من احوال پرسی کنید.

انشاء اللّٰه دو روز دیگر من شخصاً از ایشان احوال پرسی می کنم. خوب حالا اجازه می خواهم.

خانم بشیر: خدمت عروس خانم سلام برسانید و بچه ها را ببوسید.

آقای ظهیر: چشم. خدا حافظ.

خانم بشیر: خدا نگهدار شما.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

اتاق غذا خوری : کھانے کا کمرہ	زنگِ تلفن : ٹیلیفون کی گھنٹی
بہ گوش می رسد : کان میں پہنچتی ہے	گوشی : ریسیور
صحبت : گفتگو	ببخشید آقا : جناب معاف فرمائیے گا
منزل : مکان (گھر)	ناشناسی : ایک اجنبی، ایک ناواقف
عوضی گرفتید : غلط نمبر مل گیا ہے	مگر اینجا : کیا یہ جگہ
مانعی نیست : کوئی بات (رکاوٹ) نہیں	بہ صدا در آمدن : بج اٹھنا
متوجہ نشدم : میں سمجھا نہیں	لطفاً : براہ کرم
مامان : امی	صدا کنم : آواز دوں/دیتا ہوں
زنِ برادر : بھابھی	اشغال : مصروف
اخیراً : پچھلے دنوں، حال ہی میں	از کار افتادن : خراب ہو جانا
عروس خانم : دلہن بیگم، بہورانی	کوچولوہا : ننھے مئے
چہ خبر : کیا حال (ہے) ؟	دیدار : ملاقات
خوش بحالِ ما : ہماری خوش قسمتی ہے	با کمال اشتیاق : نہایت شوق کے ساتھ
تازہ : ابھی ابھی	نخیر : نہیں، جی نہیں
احوال پرسی : مزاج پرسی	دو روز دیگر : دو روز تک
شخصاً : بذاتِ خود	چشمِ براہ ہستیم : ہم آپ کے منتظر ہیں
چشم : جی، بہت اچھا، سروچشم	
مزاحم شما شدم : میں آپ کے لیے باعثِ زحمت ہوا۔ میں آپ کے کام میں حائل ہوا۔	

خواہش می کنم : میں خواہش کرتا ہوں، میری خواہش ہے (کہ آپ ایسا خیال نہ کیجیے)
 یک کمی بلند تر حرف بزنید : قدرے اونچی آواز سے بولے۔
 گوشی خدمتتان باشد : ریسور تھاے رکھیے (ہولڈ رکھیے)
 مثل اینکه : ایسا معلوم ہوتا ہے جیسے شاید، لگتا ہے۔
 قدمتان روی چشم : آپ کے قدم ہمارے سر آنکھوں پر
 دلش تنگ شدہ است : اس کا دل اُداس ہو گیا ہے